

آیا هرمنوتیک خود امری مرضی است؟ (سمپتوم‌شناسی در کار فوکو)

سجاد ممبینی*

مسعود گلچین**

چکیده

مفهوم هرمنوتیک سوژه نزد فوکو فضا را برای شکل تازه‌ای از مطالعات خود، واکاوی نسبت حقیقت و سوژه، و توسعه معرفت به سازوکارهای مراقبتِ نفس فراهم آورد. از نظر فوکو، هرمنوتیک سوژه، برخلاف تکنولوژی‌های سستی خود، شکل ساده‌ای از کردار مراقبتِ نفس برای دستیابی به قسمی تعالی اخلاقی نیست، بلکه سراسر سامانه علوم انسانی، ادبیات مدرن، و دانش‌های هم‌بسته آن‌ها را صورت‌بندی و فراوری می‌کند. در این جا دیگر نه اجباری بیرونی برای افشا و در معرض تأویل قرار دادن خود، بلکه قسمی میل مرضی به تخلیه مکنونات درونی به‌مثابه متن در پیشگاه امر نمادین قابل تشخیص است. این اشتیاق مفرط و انحرافی به امر نمادین که مفصل‌بندی منفعلانه‌ای از میل سوژه را هدف‌گذاری می‌کند می‌تواند به‌مثابه امری مرضی سمپتوم‌شناسی شود. در پژوهش حاضر، پنج سمپتوم بالینی شامل درون‌نگری، وجه نارساییستی، مازوخیستی، وسواسی، و زنانگی زبان در هرمنوتیک خود مورد نظر فوکو و در چهارچوب مبانی روان‌کاوی فرویدی شناسایی شد. سمپتوم‌هایی که همگی سویه‌ای نوروتیک دارند و حاکی از آن اند که می‌توان هرمنوتیک خود را در کلاسه‌بندی اختلالات میل در دسته نوروها قرار داد. اختلالی که

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، sajadmombeini68@yahoo.com

** دانشیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، golchin@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

ویژگی بنیادی آن مغلوب‌شدن «اید» (ناخودآگاهی) به‌مثابه مکان هندسی اصل لذت، دربرابر اصل واقعیت و نمودهای خارجی آن (فرهنگ، اخلاق، قانون، و...) است.

کلیدواژه‌ها: هرمنوتیک خود، سمپتوم‌شناسی، میل، اختلالات مرضی، نوروز، فوکو.

۱. مقدمه

شکل‌گیری هر قسم از اجتماع انسانی بدون اعمال نوعی خودمراقبتی و نظارت بر خود توسط فرد که وی را به موجودی به‌هنگار و متناسب با اقتضانات زیست‌جمعی بدل کند امکان‌پذیر نیست. این مراقبت و نظارت بر خود، خواه به‌شکل هم‌رنگ‌سازی خویش با دیگران برای حفظ بقا در اجتماعی بدوی باشد و خواه روبه‌سوی نوعی کمال شخصیتی، رشد اخلاقی و معنوی، یا درنهایت هم‌نوایی اخلاقی - هنجاری در جوامع پیشرفته‌تر داشته باشد، هم‌گام و هم‌زاد تمدن بشری است. تعریف آنچه می‌توان سوژه مدنی نامید بدون درنظرگرفتن تاریخچه‌ای طولانی از مراقبت‌ها و کنترل‌ها که توسط سوژه بر بدن، روح، روان، اعمال، و افکار خود اعمال شده باشد ناممکن خواهد بود. آنچه به‌مثابه تأمل در نفس یا سیر در انفس در تعالیم اخلاقی مطرح شد و بعدها به‌صورت اعتراف به اعمال و افکار دربرابر «دیگری» به‌منظور تزکیه نفس تحول یافت و سرانجام به‌صورت بازاندیشی بی‌وقفه شخصی در افکار برای سنجش هم‌نوایی خود با اخلاق عمومی، هنجارها، و قوانین در زندگی مدرن تکامل یافت همگی چیزی جز صورت‌بندی‌هایی مختلف از مسئله مراقبت از خود و به‌نظارت‌درآوردن آن به‌منظور دستیابی به هدفی سوژکتیو یا اژکتیو نبوده‌اند. آنچه فوکو ذیل عنوان «تکنیک‌های خود» (technics of the self) صورت‌بندی می‌کند چیزی جز بازشناخت این مسئله تاریخی و بازتعریف آن با مفاهیم فنی نیست. از منظر فوکو، تکنیک‌های خود عبارت‌اند از:

دسته‌ای کردارها که سوژه شخصاً و یا به‌کمک دیگران بر روی بدن، روح، اندیشه، و رفتار خود اعمال می‌دارد، به‌نحوی که خود را دگرگون نموده و به وضعیت کمال و سعادت و دیگر اهداف غیرمادی و یا مادی دست یابد (فوکو ۱۳۹۵: ۲۰).

در این‌جا فرد نه به‌واسطه سوژه‌ای خارجی، بلکه توسط شخص خود به‌انقیاد درآمده است و کردارهای مراقبتی وی نه متوجه دیگری، بلکه معطوف به خود اویند. فوکو در تبارشناسی خویش از تکنولوژی‌های خود پیشینه آن را تا یونان باستان و در تکنیک‌هایی هم‌چون «آزمون خود» و «هدایت وجدان» پی می‌گیرد. تحولات آن را در سنت‌های مسیحی

قرون وسطی در قالب اعتراف‌های **بدنی** و سپس **کلامی** دنبال می‌کند و سرانجام فرم تکامل یافته آن یعنی هرمنوتیک خود یا سوژه (hermeneutics of the self or subject) را در عصر مدرن شناسایی می‌کند (بنگرید به فوکو ۱۳۹۶: ۴۳۷-۴۵۴).

هرمنوتیک خود از منظر فوکو پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین شکل از تکنولوژی‌های خود است که به نوعی صورت تکامل یافته اعتراف‌های زبانی (exagoreusis) در مسیحیت متأخر است. در هرمنوتیک خود، سوژه به‌طور مداوم در درون خود (افکار و ذهنیات) کنکاش می‌کند و آن‌ها را به‌مثابه متنی قابل تفسیر در برابر ساحت کلی اخلاق عمومی یا چیزی که به تعبیر لکان می‌توان امر نمادین نامید به‌سنجش می‌گذارد (فوکو ۱۳۹۵: ۳۸). این موضوع قابل تأمل است که سمپتوم‌هایی از قبیل ارجاع به خود، کندوکاو درون‌نگرانه، برون‌ریزی خود، بازاندیشی مداوم و بی‌وقفه، و حفاری در مکتوم‌ترین لایه‌های ذهن و روان برای فراوری خود به‌مثابه متن گشوده به تأویل نظام نشانگانی‌ای را برمی‌سازد که می‌تواند هرمنوتیک خود را هم‌چون مسئله بالینی مورد توجه قرار دهد. به نظر می‌رسد که این مطالعه و تفسیر و سواسی و گاه مازوخیستی خود در برابر امر نمادین به‌منظور فراوری سوژه به‌هنگار بسیاری از سمپتوم‌های اساسی امر مرضی را در خود نهفته داشته باشد. این امر مرضی، بسته به نوع سمپتوم‌های بالینی آن که باید کشف و دسته‌بندی شود، می‌تواند شکلی از سایکوز (psychosis) یا نوروز (neurosis) روان‌کاوانه باشد. خوانش سمپتوماتیکی که هدف اصلی آن کشف سمپتوم‌ها و علائم امر مرضی یا هر پدیده پاتولوژیک برای تشخیص چیزی در لایه‌های ژرف‌تر آن است (آلتوسر ۱۳۹۸: ۵۶) می‌تواند پاسخی برای این مسئله فراهم کند. نظریه روان‌کاوی ساختارگرا و نشانه‌شناختی فروید در زمینه اختلالات سایکوتیک و نوروتیک و نظم نشانگانی و ساختاری آن‌ها می‌تواند امکان سمپتوم‌شناسی بالینی را در حوزه هرمنوتیک سوژه مهیا کند. پرسش اصلی در این‌جا این است که آیا می‌توان هرمنوتیک سوژه را امری مرضی دانست. اگر چنین باشد، هرمنوتیک خود در کدام دسته از امور پاتولوژیک قرار می‌گیرد و مطالعه تشخیصی و سمپتوماتیک چگونه می‌تواند این سمپتوم‌ها را شناسایی و صورت‌بندی کند؟

۲. هستی‌شناسی: هرمنوتیک سوژه به‌مثابه داده‌ای تاریخی

پاسخ به این پرسش که هرمنوتیک سوژه چیست نیازمند حلدی از تبارشناسی تاریخی در سرنوشت تحولی تکنیک‌های خود است. فوکو تکنیک‌های خود را هم‌چون بدیلی در برابر

تکنیک‌های استیلا در منظومه گفتمانی خود وارد می‌کند. در قاموس گفتمانی فوکو تکنیک‌های استیلا عبارت از شیوه‌هایی است که در آن‌ها فرد به‌واسطه بردار خارجی برخوردار از قدرت گفتمانی تحت نیرو و انقیاد قرار می‌گیرد (مانند رابطه پزشک و بیمار). توجه فوکو در مطالعه زندان‌ها، جنون، سکسوالیته، و ... به این دسته تکنیک‌ها معطوف بوده است (برای نمونه، بنگرید به فوکو ۱۳۹۹). درمقابل، تکنیک‌های خود به مجموعه‌ای از کردارها اطلاق می‌شود که سوژه شخصاً بر روح، ذهن، بدن، اعمال، و افکار خود وارد می‌کند و به‌واسطه آن خود را تحت مراقبت و نظارت قرار می‌دهد (دریفوس و رابینو ۱۳۸۷: ۲۹۷). در این چرخش تحلیلی، دگرمراقبتی حاصل از تکنیک‌های استیلا جای خود را به خودمراقبتی ناشی از تکنولوژی‌های خود می‌دهد. در این‌جا، ابژه قدرت، نظارت، و مراقبت همان سوژه اعمال‌کننده این قدرت و نظارت است.

فوکو تاریخچه شکل‌گیری تکنیک‌های خود را تا یونان باستان پی می‌گیرد و سپس سیر تحولی و تطوری آن را در مسیحیت اولیه، مسیحیت متأخر، و نهایتاً عصر مدرن نشان می‌دهد (بنگرید به ساکی و همکاران ۱۳۹۷: ۸۰-۸۱؛ توانا و علیپور ۱۳۹۴: ۱۲-۱۵). ابتدایی‌ترین صور این تکنیک‌ها عبارت است از تکنیک‌های هدایت وجدان و آزمون خود در یونان باستان که به‌موجب آن‌ها مرید با به‌کار بستن تعالیم اخلاقی - رفتاری مُرشد سعی در دستیابی به سعادت معنوی و رشد اخلاقی خود داشت. آزمون خود در این‌جا صرفاً عبارت از سنجش میزان موفقیت سوژه در عملیاتی‌سازی تعالیم رفتاری مُرشد تحت نظر و هدایت وی است. هیچ‌گونه به‌زبان‌آوری، اعتراف، یا واگویی افکار و ذهنیات خود برای مُرشد مطرح نیست و مُرشد نه منقادکننده سوژه، بلکه صرفاً هدایت‌گر مرید در به‌کار بستن تعالیم رفتاری است (بنگرید به فوکو ۱۳۹۵: ۷۲-۵۹). اما با روی‌کار آمدن آئین مسیحی، تکنولوژی‌های خود دچار استحاله‌هایی اساسی می‌شود. در مسیحیت اولیه (تا قرن چهارم میلادی) مهم‌ترین تکنیک خود آیین توبه‌نمایشی یا «exomologesis» است. در این آیین، مؤمن مسیحی باید حقیقت خود را به‌مثابه گناه‌کار تولید کند و در ملاء عام به‌نمایش بگذارد. در این‌جا هنوز به‌زبان‌آوری و اعتراف زبانی به گناه یا جریان افکار برای کشیش به‌مثابه ناظر خارجی مطرح نیست. فرد گناه‌کار باید ندامت خود از رفتارهای گناه‌آلود را از طریق تعذیب بدنی و تحقیر جسم، پوشاندن لباس مندرس، پاشیدن خاکستر بر سر و صورت، و ... به‌نمایش بگذارد (بنگرید به همان: ۹۱-۹۵). بنابراین، آنچه در تکنیک «exomologesis» اهمیت اساسی دارد وجه بدنی اعتراف از یک‌سو و تأکید بر رفتارها و اعمال گناه‌آلود (و نه افکار و ذهنیات) از سوی دیگر است.

در مسیحیت متأخر (از قرن چهارم میلادی به بعد) تغییر اساسی تری در تکنولوژی های خود رخ می‌دهد. تکنیک شاخص در این مقطع تاریخی **اعتراف زبانی** یا «exagoreusis» است. در این جا مؤمن مسیحی نه تنها موظف است که گناهان خود را در پیشگاه کشیش به‌عنوان نماینده نظم گفتمانی حاکم به‌زبان اعتراف کند، بلکه باید جریان **افکار و اندیشه‌های خود** را در حضور وی به‌زبان آورد و هم‌چون نوشتاری زبانی در معرض تأویل و تفسیر قرار دهد و رمزگشایی کند (Foucault 2010: 216). سوژه با درونی‌سازی رژیم اخلاقی حاکم به‌مثابه تراز خلل‌ناپذیر حقیقت باید مرتباً محتویات ذهن و اندیشه خود را در برابر معیارهای آن به‌سنجش بگذارد و در صورت شیطانی‌بودن این افکار، آن‌ها را **جزء به‌جزء** در برابر پدر معنوی به‌زبان آورد تا بدین طریق اسباب رستگاری خود را فراهم کند. فوکو در سیر تحولی تکنولوژی‌های خود از دوره باستان تا عصر مسیحیت این انحراف را شناسایی می‌کند که برخلاف تکنیک‌های باستانی خود که بر خودسازی و توان‌مندسازی خود متمرکز بودند و سوژه را برای دستیابی به حیات اصلح نیروگذاری می‌کردند، تکنیک‌های مسیحی **گذشتن از خود** و تحقیر آن در برابر ساحت متافیزیکی اخلاق را تشویق می‌کنند. هم‌چنین، آن‌طور که نشان داده شد، در این تطوّر تاریخی دو تغییر اساسی قابل‌تشخیص است: ۱. تغییر تمرکز از رفتارها و اعمال به افکار و اندیشه‌ها؛ ۲. تکامل از تکنیک‌های معطوف به بدن به تکنیک‌های مبتنی بر زبان.

فوکو معتقد است که در عصر مدرن انحراف به حدود آستانه‌ای خود نزدیک می‌شود. آنچه فوکو هرمنوتیک خود یا سوژه به‌عنوان پیشرفته‌ترین شکل تکنیک‌های خود می‌نامد الهام‌گرفته و متأثر از تکنیک مسیحی اعتراف زبانی یا «exagoreusis» است (Foucault 2012). هرمنوتیک خود عبارت است از بدل کردن خود با تمام لایه‌مندی‌ها، نقب‌ها، مخفی‌گاه‌ها، و سویه‌های مکتوم آن به متن گشوده قابل‌تأویل از طریق اعتراف زبانی (به‌زبان‌آوری) غیراجباری و گویی میل‌ورزانه مخفی‌ترین و شخصی‌ترین افکار جاری در ذهن در پیشگاه دیگری (Foucault 2010: 298). در این جا سوژه با مودیان‌ترین، مویرگی‌ترین، و درعین حال حادث‌ترین شکل افشای خود و در معرض تأویل و تفسیر قرار دادن آن در برابر رژیم‌های حقیقت و گفتمان‌های نظارتی، آن هم نه تحت اجبار و فشار سازوکارهای سلطه بلکه مشتاقانه و حتی میل‌ورزانه، مواجه است. هم‌چنین، باید گفت که سازوکار عملکرد هرمنوتیک خود در شاکله اساسی آن همانند «exagoreusis» است، اما تفاوت‌هایی بنیادی نیز با آن دارد که تشخیص آن به واکاوی دقیق نیازمند است. سمپتوم‌شناسی تشخیصی نشان

خواهد داد که سمپتوم‌ها و ممیزه‌های هستی‌شناختی هرمنوتیک خود^۱ چه هستند و چگونه آن را به‌مثابه تکنیک خود ویژه از دیگر تکنولوژی‌های خود متمایز می‌کنند.

۳. سمپتوم‌شناسی هرمنوتیک خود

هرمنوتیک سوژه، آن‌گونه که فوکو معتقد است، ریشه در تکنیک مسیحی «exagoreusis» دارد و صورت تکامل‌یافته آن است. در این‌جا نیز **افشای زبانی** خود در پیشگاه **دیگری** نحوه کلی نظارت بر خود را سامان‌دهی می‌کند، اما این افشای زبانی الزاماً در برابر سوژه منفرد خارجی (هم چون پدر معنوی در مسیحیت) یا از طریق اعتراف شفاهی (گفتاری) به مکثونات درونی صورت نمی‌گیرد. فوکو می‌نویسد:

هنگامی که از هرمنوتیک خود سخن می‌گوییم منظوم نوع بدی از **علوم انسانی** نیست که در تضاد با نوع خوب آن باشد، بلکه منظور آن است که هرمنوتیک سوژه چهارچوب تاریخی همه علوم انسانی جدید [ادبیات و هنرهای مدرن] و حوزه‌های هم‌بسته آن بوده است (فوکو ۱۳۹۵: ۳۸).

فوکو هم‌چنین معتقد است:

در فلسفه و تراژدی یونان باستان فلاسفه به مردمی که بسیار دل‌مشغول قواعد و شیوه زندگی کردن بوده‌اند درباره چگونه زیستن چیزهای بسیاری می‌گفتند، اما هیچ‌گاه تصور نکردند که مردم به چیزی نظیر علوم انسانی امروزی و دانش‌های هم‌بسته آن نیاز داشته باشند. این تصور خاستگاه خود را در مسیحیت یافته و پس از آن در قرون جدید به‌طور کامل تحقق می‌یابد. تطوری که هم‌پای تکامل تکنولوژی‌های خود پیش رفته است (Foucault 2010: 304).

از گفته‌های اخیر فوکو می‌توان سه ممیزه هستی‌شناختی اساسی را در حوزه هرمنوتیک خود استنباط کرد: نخست، هرمنوتیک خود برخلاف تکنیک مسیحی «exagoreusis» بیش از این‌که بر وجه شفاهی زبان (آن‌گونه که هر مسیحی مؤمن در کلیسا و در پیشگاه پدر معنوی به افکار یا اعمال گناه‌آلود خود شفاهاً اعتراف می‌کند) استوار باشد ماهیتی **نوشتاری** دارد؛ دوم، هرمنوتیک خود به‌مثابه تکنیک دیگر عاملی برای فراوری گناه‌کار توبه‌کننده به سوژه‌ای رستگار و سعادت‌مند نیست، بلکه گستره عملکرد آن تمام دانش‌های انسانی، فلسفه، اخلاق، ادبیات، و هنرها را در بر می‌گیرد. بنابراین، هرمنوتیک خود برخلاف «exagoreusis»

تکنیکی معطوف به کنترل و مراقبت دینی نیست، بلکه گستره عملکرد آن نظارت بر تمامیت ساحت فرهنگی انسان مدرن به منظور تولید سوژه‌ای به‌هنگار و کنترل‌شده را شامل می‌شود؛ سوم، اگرچه هرمنوتیک خود نیز به‌مانند «exagoreusis» به برون‌ریزی زبانی خود در برابر دیگری معطوف است، اما در این جا دیگری نه الزاماً سوژه منفرد ناظر (هم‌چون پدر معنوی) بلکه عبارت از دیگری بزرگ یا ساحت کلی امر نمادین^۲ است.

اکنون با عنایت به آنچه در مورد هرمنوتیک سوژه دانسته شد، می‌توان پرسید که سمپتوم‌های اساسی هرمنوتیک خود به‌مثابه مسئله بالینی چیست؟ باید توجه داشت آنچه در این جا اهمیت دارد نه شناخت تبار علمی (سندروم شناسی) هرمنوتیک خود، بلکه شناسایی سمپتوم‌ها و نظام نشانگانی آن است.^۳ این تفاوت از این حیث حائز اهمیت است که نقطه عزیمت چنین تحلیلی دیگر نه تبیین چرایی و چگونگی پیدایش این تکنیک، بلکه معطوف به ویژگی‌های ساختاری و ممیزه‌های هستی‌شناختی آن خواهد بود. کندوکاو تشخیصی (بالینی) در تکنیکی‌های هستی‌شناختی هرمنوتیک سوژه دسته‌ای از سمپتوم‌ها را آشکار می‌کند که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد:

۱. میل به درون (وجه درون‌نگرانه): هرمنوتیک سوژه اساساً با کندوکاو تحلیلی در اعماق خود مشخص می‌شود. سوژه با حفاری بی‌وقفه در خود مکتوم‌ترین لایه‌های ذهنی خود را استخراج می‌کند و آن را به‌مثابه نوشتاری لایه‌مند که نیازمند رمزگشایی است در پیشگاه امر نمادین در معرض تأویل قرار می‌دهد. در واقع سوژه با درونی‌سازی امر نمادین از یک سو و تأمل در نفس از سوی دیگر محتویات این خود — متن را شخصاً با دال‌های ساحت کلی فرهنگ مطابقت می‌دهد تا آنچه را که انحراف از اخلاق عمومی به‌نظر می‌رسد اصلاح و رفع کند (Wong 2013). از سوی دیگر، همان‌گونه که نشان داده شد، از منظر فوکو ادبیات مدرن و علوم انسانی فرآورده‌هایی دالیک (نوشتاری) از تکنولوژی هرمنوتیک خودند یا سمپتوم‌هایی اساسی از آن دارند. خوانش سمپتوماتیک مکاتب ادبی مدرن (به‌ویژه در قرن بیستم) نشان می‌دهد که در این مکاتب روندی از درون‌گرایی مؤلف، ارجاع به خود، برون‌ریزی و افشای درونیات و ذهنیات روای / مؤلف، اعتراف به جریان پیوسته افکار و عقاید، و میل به واگویی و افشای خود به‌مثابه متن، که همگی نمودهایی از خم‌شدن هرمنوتیکی روی هزارتوی خود برای انکشاف و تفسیر آن است، قابل‌شناسایی‌اند (بنگرید به بارت ۱۳۹۹: ۱۸۸-۱۹۹). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که خم‌ش یا میل به درون یکی از سمپتوم‌های اساسی هرمنوتیک خود است که در شناخت ماهیت بالینی آن بسیار مؤثر خواهد بود؛

۲. تبدیل شدن خود به ابژه شناخت و میل سوژه (وجه نارسیسیستی): هرمنوتیک سوژه به‌مثابه تکنیک درپی شناخت خود است تا آن را متناسب با مقتضیات امر نمادین و دال‌های ساحت عمومی فرهنگ و اخلاق، فراوری، و لذا بازنویسی و تصحیح کند تا محصول نهایی سوژه به‌هنجار و نظارت‌شده را تولید کند. بنابراین، در این جا قسمی معرفت‌شناسی به‌مثابه نظریه‌ای معطوف به شناخت می‌تواند ماهیت چنین معرفتی را آشکار کند. در هرمنوتیک خود، سوژه درپی آن است که نسبت به خود خویشتن شناخت حاصل کند، درواقع خود سوژه به ابژه شناخت وی بدل می‌شود. به‌بیانی می‌توان گفت در هرمنوتیک سوژه، گویی خود روی خویش خم شده است و تصویر خود را جست‌وجو می‌کند. این مسئله در نظریه میل و روان‌کاوی یادآور نارسیسیسم به‌مثابه انحرافی پایه است. از منظر روان‌کاوی فرویدی، نارسیسیسم نوعی خودشیفتگی مرضی است که در آن خود سوژه به ابژه غایی میل خویش بدل می‌شود، به‌عبارتی سوژه مانند نارسیس (گل نرگس که بر تصویر خود در آب خم می‌شود) در تصویر خویش غرق می‌شود و آن را تنها چیزی می‌یابد که ارزش میل ورزیدن دارد (فروید ۱۳۵۰: ۸۲). این میل‌ورزی به خود را در هرمنوتیک سوژه نیز می‌توان ردیابی کرد. در هرمنوتیک سوژه نیز سوژه، به‌دنبال کشف و استخراج خود، در اعماق خود غور می‌کند و به‌سوی تصویر درونی خویش خم می‌شود و میل می‌کند، به‌نحوی که گویی تمام میلش را روی خود نیروگذاری و جهت‌دهی می‌کند. این مسئله به‌ویژه در شکل‌هایی از ادبیات مدرن و فلسفه جدید به‌مثابه محمل‌های نوشتاری هرمنوتیک خود نیز قابل‌رؤیت است. برای نمونه، در مکتب پاراناس که داعیه هنر برای هنر را دارد گویی امر ادبی/هنری به ابژه میل خویش بدل می‌شود و غایت میل‌ورزی را در خود جست‌وجو می‌کند. به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، این وجه نارسیسیستی در رمان جریان سیال ذهن نیز، که مؤلف/راوی به تک‌گویی درونی جریان افکار و اندیشه‌های خود به‌مثابه تنها حقیقت ممکن و واگویی آن به‌شیوه‌ای میل‌ورزانه مبادرت می‌کند (ایگلتون ۱۳۹۵: ۲۵۹)، نمودی پررنگ دارد؛

۳. میل به تخریب/نفی خود (وجه مازوخیستی): این مسئله که سوژه به‌شکلی میل‌ورزانه درونیات خود را انکشاف و کدگذاری می‌کند و با کدهای اخلاقی - فرهنگی ساحت نمادین تطبیق می‌دهد تا خویشتن را به‌مثابه سوژه به‌هنجار و نرمال فراوری کند نوعی گذشتن از خود در برابر امر نمادین - اجتماعی را نشان می‌دهد. هم‌چنین، فراورده‌های نوشتاری هرمنوتیک خود در صورت‌بندی‌های فلسفی، ادبی، هنری، و ... که خود را در پیشگاه امر نمادین قابل‌تأویل و تفسیر می‌کند و لذا در معرض بازخواست، قضاوت، و نفی قرار می‌دهد، شکلی دیگر از همان ایده منفی گذشتن از خود را بازنمایی می‌کند. این نفی و

تخریب خودخواسته خویش در برابر آنچه میل به فضاوت و داوری دارد به نوعی یادآور سویه مازوخیستی نظریه روان کاوانه میل است. از نظر فروید، مازوخیسم عبارت است از درون فکنی غریزه مرگ و ویران گری یا «تاناتوس» (Thanatos) و جهت دهی آن به سمت خود و بنابراین میل ورزی مشتاقانه به رنج، تروما، تخریب، تحقیر، و نفی خویش توسط خود یا دیگری به واسطه نوعی احساس گناه درونی (فروید ۱۳۹۷: ۱۷۹). بنابراین آنچه گفته شد، این وجه مازوخیستی در هرمنوتیک خود نیز قابل شناسایی است. در این جا نیز سوژه نه تحت فشار و اجباری خارجی، بلکه مشتاقانه و میل ورزانه، به واسطه ادراکی گناه آلود از خویش، خود را بر آستان امر نمادین تحقیر و تذبیح می کند و به سود امر اجتماعی یا با هدف ناخود آگاهانه تأیید و استقرار آن از خود درمی گذرد. این وجه مازوخیستی در ادبیات مدرنیستی آوانگارد قرن بیستم، به مثابه فرآورده دالیک هرمنوتیک سوژه، نمود قابل توجهی دارد. رمان های اگزیستانسیالیستی کامو هم چون سقوط و بیگانه مثال های بارزی از این نوع پرداخت مازوخیستی خود را ارائه می دهد، آن جا که مؤلف/راوی با اعتراف بی وقفه به گذشته خود یا جریان سیال افکار و اندیشه ها مکرراً خود را به مثابه گناه کار یا سوژه نابهنجار تخطئه و تحقیر می کند و در معرض نفی و ارتداد قرار می دهد. در رمان جریان سیال ذهن یا در نقاشی اکسپرسیونیستی نیز راوی/هنرمند با برون ریزی آنچه در لایه های مکتوم خود در جریان است خویشتن را گاه با حسی از گناه آلودگی، تقصیر، و کوتاهی، به مثابه سوژه ای ضعیف و محقر، در معرض نقد و داوری قرار می دهد؛

۴. میل به تکرار و تأکید (وجه وسواسی): هرمنوتیک سوژه فرایندی بی وقفه و مداوم است که سوژه باید مکرراً بر خود اعمال کند تا در زیست روزانه خویش خود را به مثابه سوژه ای متعارف و بهنجار فراوری کند. این فرایند باید پیوسته و لاینقطع صورت گیرد، چراکه توقف در آن می تواند اسباب اخراج و ارتداد سوژه از ساحت نمادین را فراهم کند. در این فرایند، هیچ چیز نباید از جریان واریسی مداوم مکتوم و مغفول بماند و باید تا عمیق ترین و مخفی ترین جزئیات درون استخراج و تأویل شود. بنابراین، مطالعه وسواسی و جزء نگرانه خود و نظارت دقیق و مؤکد بر آن برای تبدیل شدن به چیزی که کاملاً از سوی ساحت اخلاقی مورد تأیید باشد و مصداقی برای دال های فرهنگی و کدهای تراز آن باشد سمپتومی اساسی در منظومه نشانگانی هرمنوتیک خود به حساب می آید. وسواس به مثابه انحراف و اختلالی مرضی، آن گونه که روان کاوی فرویدی معتقد است، عبارت است از میل مفرط به تکرار کردن که با علائمی هم چون افکار تحمیلی، شک ها، و تردیدهای مداوم، جزئی نگری مفرط، تعمق و غور کردن مفرط و مرضی در مسائل، دقت گرایی، مناسک گرایی،

ترس‌های بی‌دلیل و بی‌اهمیت، ناآرامی، و ... همراه است (Freud 2010:229). این منظومه نشانگانی در هرمنوتیک خود نیز قابل‌شناسایی است. در این جا نیز تأمل عمیق، مفرط، و جزئی‌نگرانه در نفس و اعمال دقتی و سواسی درمورد نظارت بر خود از سمپتوم‌های بارز است. در مکاتب ادبی - هنری مدرن قرن بیستم نیز چنین رویه‌های و سواسی قابل‌تشخیص و ردیابی است. فرم‌گرایی مفرط و مناسکی در این مکاتب به‌ویژه در کویسم و دادائیسیم (مانند اشعار تزارا و آپولینر)، میل و سواسی به تعمق در دورترین و مخفی‌ترین لایه‌های ساخت روانی (ناخودآگاهی) در سوررئالیسم، جزئی‌نگری و سواسی و موشکافانه در تک‌گویی‌های درونی رمان جریان سیال ذهن (مانند *ولیس اثر جویس*)، شک‌گرایی، تردیدهای مداوم و سواسی و دلهره‌های شبه‌مرضی در رمان *اگرستان‌سیالیستی* (مانند *تهوع اثر سارتر*)، و ... همگی نمودهایی از این وجه و سواسی هرمنوتیک خود به‌مثابه تکنیک مولد این قسم از ادبیات و هنرها هستند؛

۵. زنانگی زبان در هرمنوتیک سوژه: هرمنوتیک خود تکنیکی مبتنی بر زبان است. این ابنا به زبان به‌واسطه کدنویسی خود با دال‌های زبانی نمود می‌یابد، به‌نحوی که آن را چونان متن لایه‌مند، چه در پیشگاه امر نمادین درونی شده و چه در منظر ساحت عمومی اخلاق و فرهنگ، تفسیرپذیر می‌کند. اما زبان هرمنوتیک خود چه مختصات منحصر به فردی دارد و بر چه ممیزه‌های هستی‌شناختی استوار است؟ از یک سو، هرمنوتیک سوژه بر **اعتراف** و **برون‌ریزی زبانی** خود در پیشگاه دیگری بزرگ به‌منظور افشای آن‌چه در درون غلیان دارد و آزارنده به‌نظر می‌رسد استوار است. بر ساخت‌گرایی هویتی و جنسیتی، که خود به‌نوعی متأثر از رویکرد فوکویی به مسئله سوژگی است، بر آن است که افشا، اعتراف، و برون‌ریزی هم‌دلانه مکنونات درونی به‌منظور دست‌یابی به تسکین روحی عموماً کنشی زنانه تلقی می‌شود و به‌شکلی تاریخی به سامانه سوژگی‌زبانانه نسبت داده می‌شود (Butler 2009: 520-523). بنابراین، این ایده قابل‌طرح به‌نظر می‌رسد که زبان هرمنوتیک که اصولاً بر چنین ویژگی‌هایی مبتنی است خود سویه‌ای زنانه دارد. از سوی دیگر، شناسایی مختصات زبانی در فلسفه و ادبیات مدرن به‌مثابه تولیدات دالیک هرمنوتیک خود می‌تواند در تشخیص هویت جنسیتی زبان در هرمنوتیک سوژه مؤثر باشد. یکی از وجوه قابل‌تأمل در مدرنیسم ادبی قرن بیستم حرکت به‌سوی قسمی زبان است که با زبان عام، جهان‌شمول، اقتدارگرا، غیرشخصی، فصاحت محور، تک‌صدا، کلی‌نگر و بنابراین عموماً مردانه پیش از خود مغایر و به‌نوعی بدیل آن است. خوانش نقادانه و نشانه‌شناختی مکاتب ادبی پیش‌روی قرن بیستم زبانی را انکشاف و استخراج می‌کند که مهم‌ترین سمپتوم‌های آن شخصی‌بودگی،

هم‌دلانه‌بودگی، اقتدارگریزی، فصاحت‌گریزی، عطف توجه به حاشیه و جزئیات در عوض مرکزگرایی و کلی‌نگری، و رمزآمیزی و لایه‌مندی به‌جای شفافیت متنی و واقعیت‌گرایی است، دسته‌ای از علائم که عموماً می‌توان آن‌ها را به قسمی سوپژکتیویته زبانی زنانه نسبت داد. چنین خوانش نشانه‌شناختی‌ای نشان می‌دهد که در هرمنوتیک سوژه درمقام تکنیک زبانی مولد این قسم ادبیات وجه آنیمایی یا زنانه زبانی موقیعت غالب را دارد و بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که زبان هرمنوتیک خود زبانی زنانه است.

۴. تشخیص بالینی: هرمنوتیک خود به‌مثابه نوروژ

تا این جا طی خوانشی سمپتوماتیک سعی شد تا مهم‌ترین سمپتوم‌های بالینی هرمنوتیک خود که می‌توانند دال بر واقعیتی نهفته و نامکشوف باشند کشف و آشکار شوند. وجوهی از این نظم نشانگانی اکتشاف‌شده، هم‌چون وجه مازوخیستی و وسواسی، به موقیعت‌هایی از نیروگذاری میل اشاره دارد که عموماً به‌مثابه قسمی امور انحرافی یا مرضی در روان‌کاوی تشخیص داده می‌شوند. اکنون باید پرسید که آیا این سمپتوم‌های بنیادی پنج‌گانه استخراج‌شده می‌توانند گواهی بر پاتولوژیک‌بودن هرمنوتیک خود باشند و اگر چنین است، هرمنوتیک خود در کدام دسته از امور مرضی قابل‌طبقه‌بندی است؟

در نظریه روان‌کاوی فرویدی اصولاً امور مرضی یا انحراف‌های آسیب‌شناختی میل به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: سایکوزها و نوروژها (Freud 2010: 14). این تقسیم‌بندی اصولاً به موقیعت میل و نوع نیروگذاری‌های روانی آن در نسبت‌های میان دو اصل بنیادی در روان‌کاوی، یعنی **اصل واقعیت** و **اصل لذت**، بستگی دارد. اصل واقعیت از منظر فرویدی عبارت است از نوعی سازوکار تنظیمی که با کنترل و صورت‌بندی میل توسط آگو (ego) یا خودآگاهی مانع از دست‌یابی آنی به لذت و خواسته‌ها می‌شود و با افزایش رواداری و خودکنترلی سوژه ارضای امیال را به‌تأخیر می‌اندازد و سبب می‌شود وی به‌شیوه‌ای به‌هنجار در اجتماع زندگی کند (فروید ۱۳۹۷: ۶۳). درواقع، اصل واقعیت صورت درونی‌شده امر نمادین و حیطه کلی فرهنگ، اخلاقیات، هنجارها، قوانین، و ... است که طی فرایند اجتماعی شدن در سوژه نهادینه می‌شود و مکان هندسی آن در ساختار روانی سوژه آگوست. درمقابل، اصل لذت از منظر فرویدی نوعی سازوکار تهاجمی از نیروگذاری روانی میل توسط «اید» (id) یا ناخودآگاهی است که هدف آن ارضای فوری امیال و حصول بیشینه لذت ممکن برای ارگانیزم زنده است (فروید ۱۳۹۷: ۶۲). برخلاف اصل

واقعیت، اصل لذت به امر نمادین و آنچه به‌طور کلی فرهنگ یا مدنیت نامیده می‌شود بی‌اعتناست و مکان هندسی آن در ساخت روانی سوژه ناخودآگاهی است. در برابر اصل واقعیت، که امر اجتماعی و فرهنگی را نمایندگی می‌کند، اصل لذت ضدمدنی، ضداجتماعی، ستیزه‌گر، و پرخاش‌جوست و صرفاً به ارگانسیم فردی معطوف است. از سوی دیگر، هردوی این اصول بر سازوکار و فرضیه بنیادی **سرکوب** استوارند، اصل واقعیت در پی سرکوب لذات آنی میل است و اصل لذت ناظر به سرکوب و تخریب واقعیت نمادین به‌سود سامانه میل است.

به‌هنجاربودگی روانی و اجتماعی سوژه منوط به وجود تعادلی میان این دو اصل است که یک‌سره در تعارض و کشمکش با یک‌دیگر قرار دارند. هنگامی که کفه این نبرد به‌سوی یکی سنگینی کند، سوژه از حیث روانی دچار نابه‌هنجاری و انحراف خواهد شد. نوروژ (روان‌رنجوری)، که در روان‌کاوی پاتولوژیک تحت عنوان **انحراف خفیف** از آن یاد می‌شود، هنگامی به‌وجود می‌آید که اصل لذت به‌طور پیوسته توسط اصل واقعیت سرکوب شود. در مقابل، سایکوز (روان‌پریشی) به‌مثابه **انحراف شدید** زمانی تحقق می‌یابد که اصل واقعیت پیوسته و یک‌سره توسط اصل لذت تخریب و سرکوب شود (فروید ۱۳۹۷: ۱۳۵). می‌توان گفت سایکوز به‌واسطه قلمروگستری ناخودآگاهی بیش‌تر خصالتی ستیزه‌جو و فاعلی نسبت به واقعیت دارد، درحالی‌که در نوروژ این واقعیت است که از ناخودآگاهی قلمروزدایی می‌کند و آن را در موقعیتی انفعالی نسبت به خود قرار می‌دهد. در سایکوزها هم‌چون سادیسزم و شیزوفرنی حیطة امور واقعی و امر نمادین پیوسته از سوی «اید» تخریب و نادیده‌انگاشته می‌شود و به حدود آن تجاوز می‌شود. از همین‌رو، لکان بر آن است که سوژه سایکوتیک خارج از زبان و امر نمادین قرار دارد (هومر ۱۳۸۸: ۶۷). برعکس، در نوروژها هم‌چون وسواس، اضطراب، و مازوخیسم، «اید» نسبت به واقعیت، امر نمادین، و ساحت کلی زبان موضعی انفعالی دارد و پیوسته از سوی آن مورد تجاوز قرار می‌گیرد. در واقع، مشکل اساسی سوژه نوروژیک آن است که بیش از اندازه فرهنگی و نمادین شده و با سرکوب پیوسته میل در افق‌های کلی زبان محو شده است.

اکنون که سمپتوم‌های بالینی هرمنوتیک خود به‌مثابه امری مرضی شناسایی شده است، می‌توان تعیین کرد که هرمنوتیک سوژه در کدام دسته از نابه‌هنجاری‌های پاتولوژیک (سایکوزها و نوروژها) قرار می‌گیرد. از بین سمپتوم‌های بنیادی پنج‌گانه هرمنوتیک خود که مشخص و شناسایی شد دو سمپتوم وسواسی و مازوخیستی یک‌سره به امر نوروژیک تعلق

دارند. فروید در صورت‌بندی خود از امور پاتولوژیک و سواس و مازوخیسم را، بدان سبب که میل در آن‌ها درقبال واقعیت نمادین موضعی انفعالی دارد، در زمره نوروها دسته‌بندی می‌کند (Freud 2011:4065). سوژه و سواسی سوژه‌ای است که به‌شکلی مفرط مغلوب زبان و امر نمادین شده است. تأکیدها و تکرارهای و سواسی، شک‌ها و تردیدها، دقت‌ها و جزئی‌نگری‌های مفرط، و مناسک‌گرایی اشتدادی درواقع حکایت از نوعی تعویق و تعلیق میل و لذت به‌سود حساسیت و ظرافت فرهنگی دارد. در این‌جا اخلاق، هنجار، و فرهنگ با تأکیدی نارسیسیستی بر اهمیت خود مرتباً خود را بر سامانه میل تحمیل و به آن حُقه می‌کنند. مثلاً سوژه‌ای و سواسی که مدام، پیوسته، و بی‌دلیل دست‌های خود را شست‌وشو می‌دهد درواقع و به‌صورتی ناخودآگاه می‌خواهد به‌شکلی افراطی بر این حکم فرهنگی تأکید کند که «نظافت و پاکیزگی درگاه سلامتی است».

وجه مازوخیستی هرمنوتیک خود نیز در موقعیت سمپتوم نورتیک عمل می‌کند. در مازوخیسم، سوژه خود را نسبت به واقعیت زبانی یا امر نمادین در موقعیتی انفعالی قرار می‌دهد و با معکوس کردن جهت میل، خود را بدل به ابژه غریزه ویران‌گری یا تاناتوس می‌کند (فروید ۱۳۹۷: ۱۸۵). آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد و ماهیت نورتیک مازوخیسم را بهتر آشکار می‌کند احساس تقصیر و گناه به‌مثابه سمپتوم بنیادی مازوخیسم است. سوژه مازوخیست پیوسته خود را در معرض این اتهام و تقصیر قرار می‌دهد که درمورد موقعیت نمادینی (اخلاقی، مذهبی، قانونی، انسانی، و ...) کوتاهی کرده و از این مسئله در رنج است. این احساس گناه سوژه را در نسبت با واقعیت خارجی در موقعیتی انفعالی و رنج‌برانه قرار می‌دهد. مازوخیست با اشتیاق مرضی و خودآزارانه به امر نمادین پیوسته از خود به‌سود امر اجتماعی درمی‌گذرد.

سمپتوم نارسیسیستی هرمنوتیک خود نیز باید در دسته‌بندی انحراف‌های مرضی جایابی و مکان‌دهی شود. نارسیسیسم در روان‌کاوی فرویدی به‌مثابه انحرافی پایه‌ای تلقی می‌شود که ریشه بسیاری از انحراف‌های خفیف تا حاد در آن نهفته است (فروید ۱۳۹۹: ۳۸). نارسیسیسم بر ناسازه‌ای وجودی استوار است که شکل آرایش و مفصل‌بندی میل را در خود، به‌مثابه قسمی نیروگذاری روانی میل، مداوماً زیر سؤال می‌برد. براساس روان‌کاوی فرویدی، اگرچه نارسیسیسم بر نوعی خودشیفتگی مرضی دلالت دارد که در آن خود سوژه به ابژه میل خویش بدل می‌شود، اما برخلاف این نمود ظاهری که سازوکار نارسیسیسم بر نوعی ایدئال‌سازی از خود و عدم گشودگی نسبت به دیگری استوار است، این انحراف در

اعماق خود بر قسمی احساس حقارت سوژه در برابر واقعیت بیرونی مبتنی است (فروید ۱۳۹۷: ۱۶۰). بنابراین، برخلاف آن‌که به نظر می‌رسد فرورفتگی و استغراق نارسیسیستی در خود بر نوعی انکار پرخاش جویانه یا سایکوتیک واقعیت نمادین و خارجی به‌سود جهان درونی و شخصی سوژه دلالت دارد، می‌توان روندی از استیصال نورتیک در برابر واقعیت خارجی را شناسایی کرد که به‌صورت ایدئال‌سازی از خود به‌مثابه سازوکار دفاعی تصعید و تغییر شکل یافته است. در واقع این ایدئال‌سازی از خود پاسخی به ایدئالیزه‌کردن واقعیت نمادین و اعلام شکست در برابر آن است که سوژه پیشاپیش و ناخودآگاه در ساحت روانی خود تولید کرده و پذیرفته است (مغلوب‌شدن «اید» در برابر اصل واقعیت که شاخصه اصلی نورو است).

وجه درون‌نگرانه یا میل به درون نیز، به‌عنوان دیگر سمپتوم اساسی تشخیص داده‌شده برای هرمنوتیک خود، می‌تواند در این مقوله‌بندی موقعیت‌یابی شود. براساس آن چه درباره سایکوزها و نوروها دانسته شد، می‌توان گفت که سایکوزها در مواجهه با اصل واقعیت و مصادیق بیرونی آن (فرهنگ، اخلاق، قانون، و ...) عموماً خصلتی تهاجمی، فاعلی، و برون‌گرایانه دارند که می‌خواهند با قلمروزدایی از امر نمادین دامنه عملکرد «اید» را گسترش دهند. در مقابل، نوروها در مواجهه با امر نمادین و اصل واقعیت رویکردی پذیرا، منفعل، و درون‌گرایانه را نشان می‌دهند. در این جا «اید» مداوماً در برابر اصل واقعیت از خود قلمروزدایی می‌کند و پیش‌روی آن به‌سمت خود را مشتاقانه می‌پذیرد. از سوی دیگر، میل به درون‌گرایی، انفعال، و فرورفتگی در خود در سوژه‌های نورتیک (هم‌چون مازوخیست، و سواسی، و نارسیسیست)، که پیش‌تر نیز نشان داده شد و غایت آن هم‌نواپی، پذیرش، و هم‌سویی بیش‌تر با امر نمادین است، بر این امر دلالت دارد که درون‌نگری و میل به فروروی در خود نیز سمپتوم نورتیک است.

تا این جا نشان داده شد که چهار سمپتوم بالینی هرمنوتیک خود شامل وجه مازوخیستی، و سواسی، نارسیسیستی، و درون‌نگری و میل به درون همگی سمپتوم‌هایی نورتیک بوده‌اند. بنابراین، اگر بتوان نشان داد که زنانگی زبان در هرمنوتیک خود نیز، به‌عنوان پنجمین سمپتوم بالینی آن، دارای سویه‌ای نورتیک است، آن‌گاه پذیرش و تشخیص هرمنوتیک سوژه به‌مثابه نورو دستاورد نهایی این تحلیل خواهد بود. باتوجه‌به آن‌چه در زمینه ویژگی‌های بنیادی سایکوزها و نوروها مشخص شد، می‌توان استدلال کرد که سمپتوم‌های سایکوتیک عموماً سویه‌ای مردانه و سمپتوم‌های نورتیک غالباً سویه‌ای زنانه نشان می‌دهند. باید اذعان کرد که پذیرش این موضوع به این معنا نیست که انحراف‌های سایکوتیک ویژه

مردان و اختلال‌های نوروتیک مختص زنان در مقام سوژه‌های منحرف است، بلکه این صورت‌بندی جنسیتی عموماً بر مبنای قسمی برساخت‌گرایی هویتی صورت می‌پذیرد که امر مردانه و زنانه را به صورت داده‌هایی تاریخی و مبتنی بر منظومه‌ای نشانگانی بازشناسی و رده‌بندی می‌کند. با توجه به سرشت تاریخی سوژکتیویته مردانه، سمپتوم‌هایی سایکوپتیک مانند فاعلیت، تهاجم، پرخاش‌گری، برون‌گرایی، لذت‌طلبی و کام‌جویی مفرط، قانون‌گریزی، اقتدارگرایی، و ... را عموماً می‌توان مصادیق افراطی و اشتدادی سوژکتیویته مردانه دانست. در مقابل، سمپتوم‌هایی هم چون انفعال، پذیرش، درون‌گرایی و درون‌نگری، قانون‌گرایی، و هنجارگرایی مفرط، اقتدارگریزی، اخلاق‌گرایی مفرط، احساس گناه، وسواس روانی، و ...، که وابستگی‌شان به امر نوروتیک تأیید و اثبات شده است، عموماً به مثابه مصادیقی اشتدادی از سوژکتیویته تاریخی زنانه در نظر گرفته می‌شوند (Butler 2009: 521-523). از این حیث، می‌توان نتیجه گرفت که امر نوروتیک عموماً ماهیتی زنانه دارد. بنابراین، زنانگی زبان در هرمنوتیک خود، که در واقع به مثابه ماهیت زنانه این تکنیک به طور کلی نیز است، می‌تواند سمپتوم نوروتیک تلقی شود.

۵. مؤخره

اگرچه مفهوم هرمنوتیک خود به واسطه تحلیل‌های انتقادی - تاریخی جذاب فوکو عموماً با نام وی گره خورده است، اما پیشینه طرح این مفهوم دیرپاتر است و نزد هرمنوتیسین‌های پیش از وی هم چون گادامر نیز مطرح بوده است. در نوشتار حاضر فقط صورت خاصی از این مفهوم، یعنی برداشت فوکویی آن، مدنظر بوده است؛ بنابراین نتایج به دست آمده از این تحلیل و قائل شدن به هرمنوتیک سوژه به مثابه امر نوروتیک تنها به صورت فوکویی این مفهوم مربوط است، حال آن‌که واکاوی دیگر اشکال هرمنوتیک خود ممکن است نتایج کاملاً متفاوتی داشته باشد. تحلیل هرمنوتیک خود در همه ابعاد و از منظر سایر فلاسفه استنباط مرضی بودن آن را الزاماً تأیید نخواهد کرد؛ هرمنوتیک خود ابعاد گسترده‌ای دارد و نمی‌توان هرگونه درون‌نگری را معطوف به نوعی سرکوب تحلیل کرد و بنابراین آن را امری مرضی دانست. برای نمونه، گادامر نه تنها هرمنوتیک خود را امری بالینی نمی‌داند، بلکه همواره بر آن بوده است که «فهم از خود به واسطه حصول آگاهی از لایه‌های مکتوم و ناآگاه خویش، یعنی مفروضات پوشیده و مخفی، با کردار روان‌کاوان متفاوت بوده و به یک کنش روان‌کاوانه قابل تقلیل نیست» (وارن که ۱۳۹۵: ۱۸۷).

از سوی دیگر، این مسئله که هرمنوتیک خود صرفاً به تفسیر خود در برابر امر نمادین محدود است و بنابراین به شکلی از خود - نظارتی منتهی می‌شود یا این ادعا که طی این تکنیک، خود به ابژه شناخت سوژه بدل می‌شود کیفیت‌هایی نیستند که بتوان آن‌ها را به مفهوم عام هرمنوتیک خود نسبت داد. مطالعه هرمنوتیک خود در هرمنوتیک فلسفی گادامر نشان می‌دهد که وی با بدل شدن خود به ابژه مخالف بوده است و تأکید می‌کند که در شناخت خویش، خود نه در جایگاه ابژه بلکه به مثابه سوژه غیر یا دیگری عمل می‌کند (بنگرید به Barthold 2002). هم‌چنین، موقعیت انفعالی سوژه در هرمنوتیک خود مورد نظر فوکو به پیشینه این مفهوم قابل تعمیم نیست. اگرچه هرمنوتیسین‌های مدرنی هم چون گادامر در تصویر خویش از هرمنوتیک خود بر انفعال، پذیرندگی، تسلیم، یا گشودگی در برابر جهان و دیگری تأکید می‌کنند، اما اشکال یک‌سویه، افراطی، و بیمارگونه انفعال و پذیرندگی سوژه را نمی‌پذیرند (ibid.). از همین منظر می‌توان نتیجه گرفت که نزد هرمنوتیسین‌هایی چون گادامر هنجارگرایی مفرط یا اخلاق‌گرایی مرضی نیز، که حاصل خودفراخوانی بلاانقطاع سوژه در پیشگاه امر نمادین است، نمی‌تواند ذاتی هرمنوتیک خود باشد، چراکه تصویر آنان از این فرایند انفعال محض سوژه را نمی‌پذیرد و سوژه را در کنشی بین‌الذهانی و تعاملی با امر نمادین در نظر می‌گیرد.

در مجموع باید گفت تصویر تولیدشده از هرمنوتیک خود به مثابه امری مرضی ارائه تحلیلی خلاق از این مفهوم نزد فوکو است و بنابراین قابل تعمیم به مفهوم عام هرمنوتیک خود نزد فلاسفه تأویل‌گرا نیست. این تصویر با اقتضائات هستی‌شناختی فوکو به مثابه اندیشمندی ساختارگرا (و سپس پس‌ساخت‌گرا) مغایر و متعارض نیست، اما مفروضات هستی‌شناختی پارادایم تفسیری‌ای را که قائل به سوژکتیویته خلاق و بین‌الذهانی است با چالش‌های جدی مواجه خواهد کرد. انسان‌شناسی ضد‌اومانستی فوکو که قائل به مرگ سوژه و اراده آزاد و معتقد به اشباع جهان معاصر از فرایندها، سازوکارها، و دانش‌های ابژه‌ساز است می‌تواند ارائه چنین وجهی از هرمنوتیک خود را معتبر بشمارد.

۶. نتیجه‌گیری

فوکو نشان داده است که هرمنوتیک سوژه به مثابه تکنیکی برای مراقبت و نظارت بر خود تمام شئون تجربه سوژه مدرن و سراسر سامانه سوژکتیویته او را درمی‌نوردد. گستره این دربرگیری به قدری است که فوکو تمام علوم انسانی جدید، ادبیات، هنرهای مدرن، و به‌طور

کلی آن چه را می توان فرهنگ مدرنیستی نامید در چهارچوب این تکنیک قرار می دهد و فراورده نهایی آن تلقی می کند. از این رو، سوژه مدرن چیزی نیست جز متخصص زبده پاتولوژی خود که باید مداوماً خود را برای دستیابی به بیشینه هم سویی ممکن با امر نمادین آسیب شناسی، حکم، و اصلاح کند. اما چرا سوژه در سطحی چنین وسیع و بدون اجبار و خشونت بیرونی از خود مراقبت می کند؟ فراوری خود به مثابه ماده خامی که باید تحت کردارهای تکنیکی هرمنوتیک سوژه بیش از پیش نمادین، هنجارمند، و فرهنگی شود غایت خود را در تولید جامعه ای می بیند که پذیرش، انفعال، و عدم شورمندی فرد از ویژگی های بارز آن خواهد بود. درونی شدن امر نمادین در مرحله اجتماعی سازی سوژه و نیز پیوستگی و عدم انقطاع این فرایند فرهنگی سازی و کدنویسی به واسطه دال های هنجارین سوژه را همواره در محضر امر نمادین حاضر و پاسخ گو می کند، به نحوی که دیگر نیازی به اعمال فشار و نیرویی خارجی، که سوژه را به نظارت بر خود وادارد، نخواهد بود. گویی سوژه مشتاقانه متن خود را (یا خود را به مثابه متن) در معرض تفسیر شدگی و ارزیابی قرار می دهد. در عصر جدید دیگر نیاز چندانی به اعتراف و واگویی در برابر مرشد یا پدر معنوی نیست، بلکه اشتدادی شدن و پُربودگی روندهای نمادین سازی در عصر مدرن سوژه را در مقام داوری و ارزیابی خود قرار می دهد.

در این جا اتفاقی ویژه در حال رخ دادن است: وجه موزیانه هرمنوتیک سوژه در قیاس با تکنولوژی های سنتی خود متقاطع شدن آن با مسئله میل است. این مواجهه صرفاً به رویکردی سلبی به میل به منظور کنترل و نظارت بر آن تقلیل پذیر نیست، چیزی که به نوعی در تکنولوژی های سنتی خود نیز ظهور و بروز داشته است. آن چه در این جا تازگی و اهمیت اساسی دارد از قضا سوبه ایجابی این مواجهه است. تحت این تکنیک، افشا و برون ریزی خود در پیشگاه امر نمادین به ابژه میل سوژه بدل می شود و سوژه به آن اشتیاقی پنهان نشان می دهد. این اشتیاق و لذت ناخود آگاه در میل مفرط به فرهنگی شدن یا فرهنگی بودگی انسان مدرن قابل رؤیت است. این مسئله که قلمرو دایی از میل به سود امر نمادین خود به شکلی از میل ورزی در سوژه بدل شده است قابل تأمل به نظر می رسد. بنابراین، باید پرسید که آیا در این جا چیزی غیر متعارف، نابه هنجار، و حتی مرضی قابل شناسایی نیست؟ همین موضوع ضرورت خوانش سمپتوماتیک هرمنوتیک خود را به مثابه امری مرضی برای تشخیص سمپتوم های بالینی آن آشکار می کند.

نشانه شناسی بالینی نشان داد که حداقل پنج سمپتوم بنیادی شامل میل به درون (درون نگری)، وجه نارسیسیستی، مازوخیستی، وسواسی، و زنانگی زبان در هرمنوتیک

خود قابل تشخیص بوده‌اند. سمپتوم‌هایی که همگی سویه‌ای نوروپتیک داشته و بر این دلالت داشتند که می‌توان هرمنوتیک خود را در کلاسه‌بندی اختلالات میل در دسته نوروها قرار داد، اختلالی که ویژگی بنیادی آن مغلوب‌شدن «اید» به‌مثابه مکان هندسی اصل لذت در برابر اصل واقعیت به‌همراه نمودهای خارجی آن (فرهنگ، اخلاق، هنجار، قانون، و ...) است. تبدیل‌شدن مسئله افشا و واکاوی خود به ابژه‌ای از میل سوژه دال بر عقب‌نشینی اصل لذت در برابر زیاده‌خواهی‌های امر نمادین است که این خود سازوکار بنیادی امر نوروپتیک است. میل به زبانی‌کردن، دالیک‌سازی، و بنابراین نمادینه‌سازی خود در هرمنوتیک سوژه دلالت بر آن دارد که این تکنیک را می‌توان به‌مثابه نورو تقسیم‌بندی کرد، اختلالی که بیش از هرچیز اشتیاق مفرط به امر نمادین در آن قابل تشخیص است.

پی‌نوشت‌ها

۱. باید توجه داشت که تکنیک‌های خود نزد فوکو به مفهوم عام تکنیک، آن‌گونه که در علوم طبیعی - اثباتی مطرح است، تقلیل‌پذیر نیست. درواقع، شناخت حاصل از تکنیک‌های خود نزد سوژه به معرفت فنی - تکنیکی محدود نمی‌شود. طی این تکنیک‌ها، اگرچه سوژه «بدن» خود را به‌مثابه «ابژه - چیز» مورد «نیروگذاری» نمادین قرار می‌دهد تا «محصول» تازه‌ای از آن فراوری کند، اما به‌واسطه غایت فرهنگی - اخلاقی نهفته در این عملیات از شناخت فنی صرف، که بر خرد ابزاری برای دست‌کاری طبیعی مبتنی است، فراروی می‌کند. در این جا فاعل و مفعول عملیات سوژه سخن‌گوست که می‌خواهد کیفیت وجودی خود را ارزیابی و استحاله کند. بنابراین، می‌توان گفت شناخت حاصل از تکنیک‌های خود قسمی شناخت هستی‌شناختی است، چراکه قرار است جایگاه سوژه را در نظامی هستی‌شناسانه دگرگون کند یا به‌مثابه وضعیت وجودی بازتعریف و استحاله کند.

۲. امر نمادین در منظر لکانی آن عبارت است از ساحت کلی فرهنگ، اخلاق، هنجارها، قانون، و هرآنچه به زبان و فرآورده‌های آن مربوط است. دیگری بزرگ از نظر لکان مترادف با زبان و بنابراین ناظر به امر نمادین است (بنگرید به هومر ۱۳۸۸: ۵۳-۵۶).

۳. در این جا می‌توان به تفاوتی اشاره کرد که دلوز بین سندروم‌شناسی، به‌مثابه شناخت تبار علی پدیده پاتولوژیک و فرایندهای علی برساننده آن، و سمپتوم‌شناسی، درمقام شناسایی تشخیصی علائم و نشانگان بدون توجه به تاریخ پیدایش آن‌ها، قائل است (بنگرید به دلوز ۱۳۹۶: ۲۲). درواقع، سندروم‌شناسی نوعی مطالعه درزمانی امر پاتولوژیک است، درحالی‌که سمپتوم‌شناسی به مطالعه هم‌زمانی و اکنونی آن معطوف است.

کتاب‌نامه

- ایگلتون، تری (۱۳۹۵)، *نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- آلتوسر، لویی (۱۳۹۸)، *علم و ایدئولوژی*، گردآوری و ترجمه مجید مددی، تهران: نیلوفر.
- بارت، رولان (۱۳۹۹)، *اس/زد*، ترجمه سپیده شکری پوری، تهران: افراز.
- توانا، محمدعلی و محمود علیپور (۱۳۹۴)، «بدن، سوژه و تکنولوژی‌های خود: درس‌هایی از راه‌حل فوکویی برای جامعه امروز»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۶، ش ۲.
- ساکي، فاطمه، علی کرباسی‌زاده، و علی زارعی (۱۳۹۷)، «فوکو، روشن‌گری، و هنر آفرینش خویشتن»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۹، ش.
- دریغوس، هیوبرت و پل راینو (۱۳۸۷)، *میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۶)، *ارائه زانخر مازخ: سردی و شقاوت*، ترجمه پویا غلامی، تهران: نشر بان.
- فروید، زیگموند (۱۳۵۰)، *اصول روان‌کاوی*، گردآوری و ترجمه هاشم رضی، تهران: آسیا.
- فروید، زیگموند (۱۳۹۷)، *کودکی را می‌زنند*، ترجمه مهدی حبیب‌زاده، تهران: نشر نی.
- فروید، زیگموند (۱۳۹۹)، *نظریه روان‌کاوی*، ترجمه حسین پاینده، تهران: مروارید.
- فوکو، میشل (۱۳۹۵)، *خاستگاه هرمنوتیک خود*، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۶)، *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۹)، *مراقبت و تنبیه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- هومر، شون (۱۳۸۸)، *ژاک لکان*، ترجمه محمدعلی جعفری و محمدابراهیم طاهایی، تهران: ققنوس.
- وارن‌که، جورجیا (۱۳۹۵)، *گادامر، هرمنوتیک، سنت، و عقل*، ترجمه اصغر واعظی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

Barthold, L. S. (2002), *The Truth of Hermeneutics: The Self and Other in Dialogue in the Thought of Hans-Georg Gadamer*, New School for Social Research.

Butler, J. (2009), "Performative Acts and Gender Constitution: An Essay in Phenomenology and Feminist Theory", *Theatre Journal*, vol. 40, no. 4.

Freud, S. (2010), "Studies on Hysteria", in: *Freud Complete Works*, Ivan Smith (ed.), Published in Epub.

Freud, S. (2011), "Neurosis and Psychosis", in: *Freud Complete Works*, Ivan Smith (ed.), published in Epub.

Foucault, M. (2010), *The Hermeneutics of the Subject: Lectures at the Collège de France 1981-1982*, Frédéric Gros (ed.), trans. Graham Burchell. New York: Palgrave Macmillan.

Foucault, M. (2012), *Le Gouvernement de soi et des Autres, Cours au College de France. 1982-1983*, Frédéric Gros (ed.), Paris: Seuil-Gallimard.

Wong, J. (2013), *Self and Others: The Work of "Care" in Foucault's Care of the Self*, Wilfrid Laurier University: Philosophy Faculty Publications.